

کرونا در پوشش شلوار جین



حسین شکیب‌راد
دبیر «نوجوانه»

«من که واکسن ایرانی نمی‌زنم». این جمله مثل پتک توی سرم خورد. لاف‌لا از او که خودش اهل رسانه بود انتظارش را نداشتم. چشم بسته روی اتفاقات دنیا. حتی دلش نمی‌خواهد باور کند کشورهای مدعی مثل آمریکا و آلمان و فرانسه هم زانو زده‌اند در مقابل این بیماری مهلک.

حساب سرانگشتی کشته‌های آمریکا و اروپا نشان می‌دهد کد خدا بودن و نظام سرمایه‌داری و بهشت زمین همه‌اش کشک است. ولی انگار توی مغز برخی هیچ‌گونه میخ استدلال و منطق فرو نمی‌رود. خبرهای خوش و امید بخش این روزها از ساخت واکسن داخلی را واهی می‌شمارند و نتیجه تاسف‌بار تست واکسن‌های خارجی را می‌گذارند پای قضا و قدر. یک زمان با خودم می‌گفتم این همه شلوار جین پوشیدن بین جوان‌ها و نوجوان‌ها رایج شده، هیچ فکر می‌کنند به این که لباس کابوی‌های آمریکایی دارد بینشان مد می‌شود. بعد دیدم پارگی‌های شلوار آنها را هم تقلید کرده‌اند بی‌آن که با خود بگویند شاید آنها چون با این لباس سوار اسب می‌شوند لباسشان آسیب دیده و همینجوری شده عادتشان.



اینها البته تحلیل نیست؛ فقط تلنگر است که حواسمان باشد تا کجا حاضریم بگوییم مرغ همسایه غاز است و باور نکنیم اتفاقات زیادی در جهان به دست ایرانی‌ها رقم خورده است. ماجرای واکسن کرونا و روش‌های مقابله با این بیماری هم شده نقل همان شلوار جین.

برخی حاضرند جانشان را بدهند سر این عقیده که مانمی‌توانیم. به نظرم اگر آمریکا و اروپا کلا از کره خاکی محو شوند، نهایتاً این جماعت مجبورند به کره جنوبی و چین و هنگ‌کنگ پناهنده شوند. خدای نکرده هرگز با خودشان فکر نمی‌کنند که این خاک پر برکت هم جایی است برای خودش. نشان به آن نشان که وقتی خبر شکل جدید کرونا در انگلیس هم به گوش می‌رسد؛ همین رفیق ما غصه‌اش این است که سفر عیدش به لندن را باید کنسل کند! کرونا خیلی دردها داشت. خیلی تلخی‌ها. اما لاف‌لا برای من پیام‌های زیادی را به همراه داشت. مثلاً این که فهمیدم وادادگی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تا کجا ممکن است در کسی رسوخ کند و چه بلایی سر افکارش بیاورد.

سند کمپانی موتورسیکلت رکورد ۱۲۵.۷۷۱
مدل ۹۰، رنگ قهوه‌ای، شماره موتور
STATE125N3C*10E07020 و شماره تنه
N3C***125E9003690 به‌نام حامد نوازنده
ماشکی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۱ دی ۱۳۹۹

نوجوانه

بسم ا...



اگه تا حالا

نمی‌دونستی

چطوری می‌تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده

بهت پیشنهاد

می‌کنیم؛ کافیه

یه پست با متن

زیبا تو صفحه

شخصیت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پایشش

قرار بدی؛ ما تو رو

پیدا می‌کنیم

به وسعت اقیانوس

تابستان ۹۷، وقتی که در پی انگیزگی و ناامیدی غوطه‌ور بودم و نمی‌دانستم باید دقیقاً با زندگی‌ام چه بکنم، تلفنم زنگ خورد و دعوت شدم برای حضور ثابت در یک برنامه تلویزیونی. اقیانوس آرام ۲ تجربه فوق‌العاده‌ای بود. مخصوصاً برای من که تازه حال طعم رسانه و دیده شدن، فعالیت گروهی، اثرگذاری و از همه مهم‌تر، جدی گرفتن نوجوان‌ها را نجشیده بودم.

به کمک این موقعیت توانستم خودم را جور دیگری تعریف کنم. دیگر من فقط معینی نبودم که سال بعد کنکور داشت! به لطف اقیانوس آرام من داشتم مسیری را شروع می‌کردم که مقصدش، این بار به انتخاب خودم بود. علاقه‌ای که از مدت‌ها پیش به هنر و رسانه داشتم، حالا فقط تصوراتی در ذهنم نبود. می‌توانستم با تجربه کردن، رویاها را تبدیل به هدف کنم. اقیانوس آرام باعث شد تا بزرگ شوم! پنج ماه رفتن و آمدن و کار کردن در فضایی حرفه‌ای، چیزهایی را به من یاد داد که ۱۰ سال مدرسه‌ام حتی درباره‌اش با من حرف نزده بود! برخورد با آدم‌های گوناگون، شنیدن قصه‌هایشان، لمس احساسات متفاوت و درک واقعیت‌های زندگی ما حاصل صبح‌های آخر هفته‌ای بود که به جای خوابیدن در رختخواب، نشستن روی صندلی‌های ناراحت استودیو را ترجیح می‌دادم.

زمانی که برای ضبط آخر در بندرعباس مهمان نیروی دریایی ارتش شدیم، لحظه‌ای پیش آمد که خواستیم از ناو ایرانی بازدید کنیم. دوستم با دستپاچی پرسید: می‌تونیم سوار ناو بشیم؟

و جواب شنیدیم: مگه ایرانی نیستید؟! این ناوشکن برای خودتونه!

شنیدن این جمله زیبا را مدیون اقیانوس آرام ۲ هستم.

عاشق خسته!

منم مثل عاشقای دیگه غرق ماتم بودم! مثل مجنونی که برای رسیدن به محبوب قلبش برای هر کاری حاضر و البته مجبور به صبر. ماه محرم امسال در عین ناباوری همراه با یه امتحان الهی اومدم. امتحان الهی سختی که شور و شوق همیشگی توی هیأت‌ها روانگار ازمون گرفته بود، به خاطر کرونا نمی‌تونستیم مثل همیشه مراسم عزاداری داشته باشیم.

غصه دار بودم که یکی از دوستان بهم زنگ زد: امیرحسین! میای کمک برای ساخت یه برنامه محرمی؟

مسافت و سختی کاروبی خوابی‌ها مهم نبود. چشم بسته و فقط با شنیدن اسم برنامه محرم قبول کردم. بسم ا... گفتیم و با تمام فشارها و نگرانی‌های بچای خانواده، کار رو شروع کردم.

از گرگ و میش صبح تا نیمه‌های شب مشغول کار بودیم و روزها با سرشلوغی و شب‌ها با خستگی و بدن درد می‌گذشت.

با سوز و نواهای بین ضبط برنامه، عاشقانه‌اشک می‌ریختم و از این که لایق تجربه شیرین یه محرم دیگه شده بودم، خدا رو شکر می‌کردم. آره، برنامه «مثل قاسم» شبکه امید، تجربه خوب و جدیدی برای من بود. ته کار هم هنوز عاشق بودم ولی یه عاشق خسته.

تولید یا تربیت؟!

شبکه امید بستر مناسبی را برای نوجوان‌ها فراهم کرده تا چشمه‌ای از هنرهای فنی و تصویری و محتوایی خودشان در پشت‌صحنه را نشان داده و خودشان را ثابت کنند، هرچند که مدت اعتبار این فرصت‌ها حتی بعد از نشان دادن توانایی و به قول معروف گذراندن چالش‌ها با موفقیت، بسیار کم بود، اما فضا و فرصت خوبی برای کسب تجربه و تا حدودی مهارت در حرفه هنری مورد علاقه در اختیار ما قرار داد و برای من این تجربه، حضور در برنامه «پرانتر باز» بود.

من بعد از حضور در این برنامه به عنوان مجری و گزارشگر با نقاط قوت و ضعفم در حوزه اجرا آشنا شدم و سعی در برطرف کردن آن‌ها داشتم و خدا را شکر ما حاصل آن اجراهای بهتر و خوشایندتر بود. عوامل این پروژه هم تا حدودی سعی کردند کمک حال من و بقیه نوجوان‌ها باشند ولی طبیعی است که کسانی که دغدغه‌شان به‌ثمر رساندن پروژه باشد، نمی‌توانند کار تربیتی را به درستی انجام دهند چون تربیت یک مسأله زمان‌بر است و گاهی همین امر باعث می‌شد ما به جای یادگیری، درگیر فشارها و استرس‌های تیم تولید شویم و برای کوچک‌ترین کمی و کاستی‌ها برخورد نامناسبی ببینیم.

البته برای کسب این تجربه به‌ها هم دادم و مجبور بودم از چند کار تأثیر و فعالیت در برنامه‌های دیگر انصراف دهم و غصه من این است که کاش لاف‌لا روند حمایت و پشتیبانی از ما نوجوان‌ها در این شبکه مستمر باشد و ما را با عوامل تولید برنامه که ممکن است فضای تربیتی را چندان نشانساند، رها نکنند. مخصوصاً که وقتی تعامل تیم تولید پرانتر باز با شبکه تمام شد ما ماندیم و حوظمان و اما باید به دست اندرکاران شبکه امید که می‌دانم خیلی هم دغدغه‌مند هستند بگویم؛

زان شبی که وعده کردی روز بعد / روز و شب را می‌شمارم روز و شب



سیدمعین الدین هاشمی

تهران



250 like



کاش ما هم می‌تونستیم سوار ناو بشیم. من یکی از طرفدارای اقیانوس آرام بودم



امیرحسین علی نیافرد

اسلامشهر



200 like



خوش به حالتون که محرم رو مثل ما خونه نشین نشدین



حسین رضا بیانوندی

تهران



200 like



کاش واقعا کنار کار تولید آدمایی هم بودن که کار تربیتی کنن



ممنونم که از چالشای فضای حرفه گفتین